

این کارزار می‌شوند. تشکیل «شورای هماهنگی نیروهای انقلاب اسلامی» نیز نه تنها برای تقسیم وظایف و ایجاد هماهنگی بین نیروهای مختلف، بلکه به منظور تقسیم قدرت درون جناحی - و نهایتاً درون حکومتی - نیز بوده و هست. این روند تقسیم قدرت مجدد که تا حدود زیادی معلول شرایط ناگزیر سیاسی و اجتماعی بوده، در عین حال، مورد تأیید خامنه‌ای نیز هست که همواره در پی کاستن از اتکای شدید به تشکلهای سنتی و شناخته شده، و تقویت اقتدار شخص خود بوده است. این روند درونی اما هنوز در آغاز راه است و شکل کامل خود را نیافته است، ضمن آنکه انتخابات ریاست جمهوری و صف‌بندیهای مربوط بدان نیز در پیش است.

در حال، اکثریتی که بدین ترتیب در مجلس هفتم شکل گرفته، با وجود اتفاق نظر در اطاعت از رهبری و مخالفت با دولت خاتمی، جمعی همگون و هم‌نوا نیست. گروهی از آنها، که خود را «اصولگرا» می‌نامند و علاوه بر پیروان نهادهایی چون «جامعه مدرسین»، نمایندگانی با گرایش بسیجی و حزب‌اللهی را هم در بر می‌گیرد، اساساً خواستار برگرداندن اوضاع (به ویژه در زمینه‌های اجتماعی، فرهنگی و مطبوعاتی) به پیش از «دوم خرداد» و نوعی انتقام‌گیری از مردم و اصلاح‌طلبان حکومتی هستند. اما گروهی دیگر، که کمابیش می‌دانند خود «دوم خرداد» معلول تحولات وسیع جمعیتی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی جامعه ایران بوده و بنابراین بازگردان آب رفته به جوی نامیسر است، موضعی «پراگماتیستی» و یا مصلحت‌طلبانه اتخاذ کرده و، پیش از هرچیز، به دنبال تحکیم و تقویت موقعیت خویش در دستگاه حکومتی هستند.

درباره مسائل گوناگون سیاست داخلی و خارجی نیز اختلاف نظر زیادی در بین نمایندگان وجود دارد، هرچند که صف‌بندیهای درون این اکثریت - همانند صف‌بندیهای درون این جناح - در مورد انواع این مسائل یکسان، و قابل تفکیک و تعریف بر مبنای فراکسیون، نیست. مثلاً درباره سانسور و سرکوب مخالفان، که در مورد اصل آن وحدت نظر ولی راجع به شدت و دامنه آن اختلاف نظر دارند. در زمینه برقراری و عادی سازی روابط با آمریکا، که اقدامات مشخص برخی از مسئولان وابسته به همین جناح در دوره اخیر گواه روشنی از تمایل غالب آن است، مخالفت‌های پرسروصدائی نیز از سوی بعضی از نمایندگان ابراز شده است. گروهی از اینان، حتی به رغم توافق هر دو جناح عمده

سلبی رأی دهندگان در برابر چهره‌های مشهور این جناح که غالباً مورد نفرت و انزجار مردم هستند نیز، دلیل دیگر این کار بود. ثانیاً معرفی نامزدهای مورد نظر تحت پوشش تابلوها و عناوین تازه‌ای چون «ائتلاف آبادگران ایران اسلامی»، «ائتلاف ایثارگران ایران اسلامی»، «چکاد آزاد اندیشان» ... به جای نهاد و تشکلهای شناخته شده‌ای مانند «جامعه روحانیت مبارز» و «جامعه مدرسین حوزه علمیه» و نظایر اینها. و ثالثاً طرح شعارها و حرفهای جدیدی (که بعضاً از جریانات «جبهه دوم خرداد» به عاریت گرفته شده) مثل «ایران آباد، آزاد، شاد» و تبلیغ «آبادگری»، «خدمت رسانی» و یا ایجاد «جامعه پر نشاط» و ... پیداست که اینگونه ریاکاریها و دغلبازیها که ذاتی جریانات و حکومتی مذهبی، خاصه در شرایط امروز جامعه ایران، است کمتر کسی را فریب می‌دهد، همان طور که نتایج انتخابات هفتمین دوره مجلس هم که با تحریم اکثریت دارندگان حق رأی همراه شد، این نکته را به روشنی نشان داد. اما قصد گردانندگان این جناح از کاربرد این شگرد آنست که ضمن حفظ و کنترل اهرمهای اصلی قدرت در پس و پیش صحنه، و ضمن پیگیری اهداف و نیات اصلی این جناح در زمینه‌های مختلف، به دیگران نشان بدهند که آنها دیگر آن محافظه‌کاران و تاجر گرایان سابق نیستند و آنها هم «تغییر» کرده‌اند.

اما تغییر یا تعدیلی که، به واقع، در این میان به وقوع پیوسته اینست که دیگر، نهادها و تشکلهای سنتی و شناخته شده این جناح نمی‌توانند رأساً همه کارهای مربوط به تعیین کاندیداها و نهایتاً سرنوشت انتخاباتها را در دست خود قبضه کنند. اکنون دیگر عناصری از فرماندهی سپاه و بسیج و دستجات حزب‌اللهی و همچنین افرادی از تکنوکراتها و بوروکراتها که در زیر قبای سردمداران همین جناح پرورش یافته‌اند، خواهان مناصب بالاتر و سهم بیشتری از قدرت تصمیم‌گیری و منافع سیاسی و اقتصادی حاصل از آن هستند. از این رو، علاوه بر گردانندگان «جامعه روحانیت»، «جامعه مدرسین»، «جمعیت مؤتلفه اسلامی» و گروههای «همسو»ی دیگر، مسئولانی از صدا و سیمای رژیم و سپاه و بسیج و غیره نیز وارد کار می‌شوند تا فهرست نامزدها برای اغلب حوزه‌ها، و شگردها و تاکتیکهای تبلیغات انتخاباتی را تعیین و طرح‌ریزی کنند. علاوه بر ائمه جمعه و جماعات، کارشناسان و رسانه‌های وابسته به این جناح، و علاوه بر مساجد، شهرداری تهران هم (مثل دوره کرباسچی) با همه امکانات وارد

پس از شکست فضاقت بار داروخته خامنه‌ای در انتخابات ریاست جمهوری و انتخابات مجلس ششم، این جناح علاوه بر تداوم مخالفتها و کارشکنیهای خود از طریق نهادهای زیر کنترل خویش، تلاش کرد که نیروهای شکست خورده را جمع‌آوری و تحت اشکال و عناوین متفاوتی سازماندهی نماید. در سال ۱۳۸۱، نهادی غیررسمی و غیراعلام شده، با عنوان، «شورای هماهنگی نیروهای انقلاب اسلامی»، در ارتباط با دفتر مقام رهبری، شکل گرفت که گردانندگان اصلی آن علی‌اکبر ناطق نوری، علی لاریجانی، علی‌اکبر ولایتی، محمدرضا باهنر، و برخی از فرماندهان سپاه پاسداران رژیم بودند. اینان کوشیدند نیروها و عناصر خود را در عرصه انتخابات درون حکومتی نیز هم‌آهنگ کرده و تمهیدات لازم را برای بازپس گرفتن نهادهای تحت کنترل اصلاح‌طلبان حکومتی، فراهم کنند. لکن آنچه در نهایت تلاشهای آنها را در این عرصه قرین توفیق ساخت، نه اقبال مردم به آنان، بلکه در وهله اول، رویگردانی توده‌ها از جناح خاتمی که ناتوانی‌اش در پیشبرد اصلاحات موعود کاملاً آشکار شده بود و، سپس، دخالت و دستکاری مستقیم در جریان انتخابات، تحت عنوان «نظارت استصوابی» بود.

نخستین برآمد انتخاباتی جناح خامنه‌ای، در پوشش جدید، در اسفند ۱۳۸۱ در انتخابات دومین دوره شوراهای اسلامی شهر و روستا بود. در این رقابت انتخاباتی، این جناح عناصر رده دوم خود را با عنوان «ائتلاف آبادگران ایران اسلامی» و یا عناوین مشابه آن، به میدان آورد و، چنان که می‌دانیم، توانست در شرایط غیبت وسیع مردم از حوزه‌های اخذ رأی، کنترل شوراها در تهران و بسیاری از شهرهای بزرگ را، با کمترین میزان آراء، در انحصار خود بگیرد. سردمداران جناح غالب، این تجربه را در جریان انتخابات مجلس هفتم نیز، در ابعادی بیشتر، به کار بستند. این شگرد، در اساس، عبارتست از اولاً معرفی بسیاری از نامزدهای انتخاباتی از بین عناصر رده دوم و تقریباً ناشناخته گروهها و دستجات وابسته به این جناح، به جای افراد و چهره‌های سرشناس، چنان که مثلاً به جای ناطق نوری، عسگر اولادی و بادامچیان، در فهرست انتخاباتی «ائتلاف آبادگران ایران اسلامی» در تهران، غالباً افراد ناشناخته‌ای از همان دستجات و یا اعضای سابق سپاه و بسیج، عناصری با عناوین «دکتر» و «مهندس» و یا ورزشکار، عرضه شده بود. جلوگیری از واکنش منفی و

فقط در برابر «حکم حکومتی» خامنه‌ای کرنش کرده و از انجام عمده‌ترین وعده‌های انتخاباتی اکثریت نمایندگانش بازماند، بلکه هرآنچه نیز که در ارتباطی کم‌رنگ با آن وعده‌ها از تصویب آن گذشت، با سد شورای نگهبان روبرو گشته و یا رهسپار بایگانی مجمع تشخیص مصلحت گردید. باز پس گرفتن دو لایحه مهم خاتمی از مجلس در ماه‌های اخیر نیز چیزی جز اعتراف آشکار به شکست و درماندگی مجموعه اصلاح طلبان حکومتی، و از جمله مجلس ششم، نبود. این مجلس نه قادر بود که از حقوق اولیه رأی دهندگانی که اکثریت نمایندگان آن را برگزیده بودند دفاع کند و نه حتی توانست از حقوق و اختیارات قانونی خود (در چارچوب قانون اساسی رژیم) محافظت نماید. بطوری که، مثلاً تصویب نهائی بودجه سالانه دولت، که از اختیارات خاص نهاد قانونگذاری است، در سالهای اخیر به مجمع تشخیص مصلحت ارجاع گردید.

اما نکته اینجاست که با جا به جایی حاصل از انتخابات نمایشی اول اسفند و تعویض اکثریت جناح خاتمی با اکثریت جناح خامنه‌ای در مجلس هفتم نیز، روند تدریجی تضعیف اعتبار و اقتدار این نهاد، در قالب ساختار سیاسی موجود، متوقف نشده و قدرت از دست رفته‌اش نیز به آن باز نمی‌گردد. جدا از مسئله فقدان مشروعیت این مجلس و کلیت رژیم در اثر رویگردانی اکثریت مردم از آنها، چگونگی شکل‌گیری اکثریت مجلس جدید هم بر این نکته گواهی می‌دهد.

غالب کسانی که امروزه کرسیهای مجلس رژیم را اشغال کرده‌اند، انتخاب خود را به عنوان کاندیدا و سپس نماینده مجلس، نه مدیون پایگاه اجتماعی قابل ملاحظه و نه حتی احزاب و تشکیلات سیاسی با سابقه و با برنامه مشخص، بلکه بیش از هرچیز وامدار شورای نگهبان، «شورای هماهنگی نیروهای انقلاب اسلامی»، و از طریق اینها، رهبر رژیم، هستند. هرگاه «کارگزاران سازندگی» عملاً کارگزاران رفسنجانی بوده و «جبهه مشارکت» هم در عمل همان موقعیت را در ارتباط با خاتمی داشته‌اند، «آبادگران ایران اسلامی» نیز، در اساس، کارگزاران خامنه‌ای محسوب می‌شوند.

اگر منفور بودن سردمداران و یا ترس از واکنش منفی مردم و یا هر دلیل دیگری، گردانندگان جناح غالب را ناگزیر از آن ساخت که به جای چهره‌های مشهور و سابقه‌دار، عناصر گمنام و رده دوم خود را روانه مجلس نمایند، بقیه در صفحه ۱۰

انتخاب فردی روحانی به ریاست مجلس شده بود. اما برخی دیگر از مسئولان این جناح، ضمن تأکید بر پرهیز از اختلافات درونی، انتخاب یک نفر، اعم از روحانی و یا غیرروحانی، با تعداد آرای بالا را توصیه می‌کردند و برخی دیگر نیز تغییر و تعویض دوره‌ای (سالانه) ریاست مجلس را پیشنهاد می‌نمودند. در حالی که این جر و بحثها ادامه داشت، احمد توکلی، وزیر کار سابق و فرد دوم فهرست «آبادگران»، نیز در پی تصرف کرسی ریاست مجلس بود. بنابراین بخشی از کشاکشهای درونی هفته‌های اخیر نیز متوجه منصرف کردن توکلی از این خواست و فراهم کردن زمینه برای گزینش احتمالی حداد عادل به این منصب بود... البته در کنار همه این اختلافات، برندگان انتخابات مجلس هفتم از وظیفه اصلی و مشترکشان، در تداوم حملات علیه جناح رقیب، غافل نبودند. انتقاد از مجلس ششم به دلیل تصویب بودجه سال ۱۳۸۲ و یا برنامه چهارم اقتصادی، و یا خرده‌گیری از خاتمی به بهانه ترمیم کابینه و موارد دیگر، همچنین ادامه داشت. و از آنجا که کسب اکثریت مجلس، علاوه بر تصرف قوه مقننه، سکوی دیگری برای پرش به منظور تصاحب مسند ریاست جمهوری و قوه مجریه توسط دار و دسته خامنه‌ای است. مسلماً این قبیل تهاجمات برای ناکار کردن هرچه بیشتر دولت خاتمی طی یک سال آتی نیز تداوم خواهد یافت.

#### جایگاه مجلس هفتم

اگرچه برخلاف گفته خمینی، مجلس هیچ‌گاه در نظام مبتنی بر ولایت مطلقه فقیه، «در رأس امور» قرار نداشته است، اما این امر واقعیت دارد که از قدرت و اختیار وسیع مجلس، طی ۲۴ سال گذشته، کاسته شده و موقعیت این نهاد، در ساختار سیاسی جمهوری اسلامی، به تدریج ضعیفتر گشته است. در اینجا فرصت پرداختن به عوامل متعدد مؤثر در این روند نیست و تنها می‌توان اشاره کرد که هم به واسطه کشمکشها و رقابتهای درونی نهادهای رسمی و غیر رسمی قدرت، هم به دلیل عملکرد خود مجالس و هم در اثر تغییرات قانونی، قدرت مجلس کاهش یافته و، متقابلاً، بر اقتدار برخی ارگانهای دیگر، به ویژه شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت، افزوده شده است.

آخرین آنها، تا به امروز، مجلس ششم بوده که اکثریت آن در دست اصلاح طلبان حکومتی بود و از جانب آنها نیز «مجلس اصلاحات» لقب گرفته بود. لکن این مجلس نه

در پذیرش امضای «پروتکل الحاقی» به پیمان «منع گسترش سلاحهای اتمی»، خواهان مقابله با «آژانس بین‌المللی انرژی اتمی» و جلوگیری از بارزسیه‌های آن هستند. در زمینه سیاستهای اقتصادی، آنچه که از کلی‌گوییهای برنامه «آبادگران» استنباط می‌شود، همانا تعقیب و تداوم «تعدیل اقتصادی» معروف، همراه با تبعات فلاکت‌آر آنست که در دوره رفسنجانی شروع شده و در هفت سال گذشته نیز، کمابیش، ادامه یافته است. اما کم نیستند نمایندگانی از همین اکثریت که همان حرفها و شعارهایی را که، طی این دوره، تکیه کلام نویسندگان «کیهان» و «جمهوری اسلامی» بوده است، تکرار می‌کنند.

بعد از مشخص شدن نتایج انتخابات و پیش از آغاز کار مجلس هفتم نیز، گوشه‌هایی از این اختلاف نظرات در جلسات مشورتی و یا مصاحبه‌های نمایندگان این جناح آشکار گردید. در نخستین جلسه راه‌یافتگان به مجلس با حضور حدود ۲۰۰ نفر از آنها تشکیل شده بود، پس از سخنرانیهای آیت‌الله مشکینی، رئیس مجلس خبرگان، درباره «اخلاق» و اسماعیلی، عضو حقوقدان شورای نگهبان، در مورد «وظایف قانونی و حقوق نمایندگی»، حداد عادل، نفر اول فهرست «آبادگران» هم «وظایف نمایندگی از نقطه نظر رهبری» را برای حاضران تشریح کرد. در این جلسه و جلسات مشورتی بعدی، گروههای کاری تعیین شدند که از جمله وظایف آنها پیش‌بینی تغییرات لازم در آیین‌نامه داخلی مجلس در مورد کنترل و محدود کردن نطقهای پیش از دستور نمایندگان، جلوگیری از «تکروی» و حتی امکان «اخراج» نماینده بود که بحثهای زیادی را بین تازه‌واردان دامن زد. اما اختلافات بیشتر زمانی آشکار شد که موضوع تعیین هیأت رئیسه مجلس و، پیش از آن، روحانی بودن یا نبودن رئیس مجلس به میان آمد. این مسئله از این جهت نیز حادثتر شد که هیچ‌کدام از آخوندهای پرسابقه و سرشناس حکومتی کاندیدا نشده و یا، بر پایه شگرد مذکور، در فهرست کاندیداهای این جناح گنجانده نشده بود و از بین حدود ۴۵ آخوندی هم که به مجلس راه یافته‌اند، هیچ یک در آن سطح نیستند که مثل رفسنجانی، کروی یا ناطق نوری در ادوار گذشته، ادعا و یا امکان ریاست مجلس را داشته باشند. در همین حال «جامعه روحانیت» و «جامعه مدرسین» بر ضرورت روحانی بودن رئیس مجلس تأکید می‌کردند و حتی آیت‌الله مؤمن، عضو فقهای شورای نگهبان و از گردانندگان اصلی «جامعه مدرسین»، طی نامه‌ای رسمی، خواستار